

یادداشت‌های آدم پرمدعا

زوین

جواد مجابی

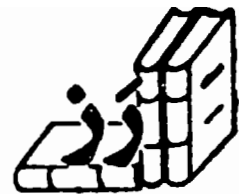
کتابخانه رستار

@RastarPub

یادداشت‌های

آدم پرمدعا

جواد مجابی



یادداشتهای آدم پرمدها

چاپ اول، ۱۳۵۰

چاپ دوم، ۲۰۳۵

انتشارات روز:

تهران، خیابان شاهرضا، روبروی دانشگاه، اول خیابان دانشگاه.

چاپ، نیلوفر

تهران، ایران

دفتری در طنز

و

طرح های هجائی

* از پیر مردی پرسیدم دنیا را چگونه می بینی ، جواب داد خیلی تار .

□

* آدم ساده لوح بکار همه می آید جز بکار خود .

□

* برای نویسنده نبوغ لازم نیست ، خواننده لازم است .

□

* شعارهای سیاسی ابدی و تغییر ناپذیرند، هر دسته ای روی کار بیاید همانها را بکنند و تکرار می کند .

□

* این روزنامه‌نویس عادت نداشت حروف عبارات ستایش‌انگیز را «پخش» کند فقط اسمها را عوض میکرد .

□

* متأسفانه شایعات مطمئن‌تر از اخبار رسمی است .

□

* این نویسنده کتابهای بسیاری نوشته است ، کتابها روی دستش مانده و گرنه بیشک روی دست ناشر میماند .

□

* کلاغ خبرچین روی آنتن می‌نشیند، به این میگویند تحمل جوررقیب .

□

* خواننده بدآواز دریافته است که شنونده‌ها ذوق سلیم خود را از دست داده‌اند .

□

* جلای وطن بهترین طریقه تحمل دوستانست .

□

* از دو کلمه «انسان» و «انسانیت» اولی در فضا سرگردانست و دومی در کتابها .

□

* سربازان حقیقی در زمان صلح به جنگ می‌اندیشند و در زمان جنگ در آرزوی صلح بی‌تابی می‌کنند .

□

* معمولا شهر تاریخی جایی است که از لحاظ جغرافیائی چندان تعریفی ندارد .

□

* رشته محبت ، از ابریشم هم که باشد ، بالاخره می تواند یکی از طرفین را خفه کند .

□

* از آنموقع که سمعکم را گم کرده ام ، حرفها چقدر منطقی و زیبا بنظر میرسند .

□

* آنکه میگوید قدم شما روی چشم ، یا به چشمش خیلی اطمینان دارد یا قدم ما را دستکم گرفته است .

□

* از بس تعداد گرگها کم شده ، می توان در ماهیت گوسفندها هم شك کرد .

□

* ژنرالهای شجاع آتقدر جوانمردند که هیچگاه افتخار شهادت را که حق مسلم آنهاست از سربازان خود دریغ نمی کنند .

□

* فرشته را از آنرو مظهر عشق دانسته اند که در آسمان هم نگفت : «نه» .

□

* من راست میگویم . تو راست میگوئی ، اما همیشه «او» است که دروغ می گوید.

□

* دنیای ما پر از آدمهای خوب و حرفهای خوب است ولی دلیلی در دست نیست که حرفهای خوب را آدمهای خوب زده باشند .

□

* نویسنده ناتورالیست در اطاق شلوغ من بین آنهمه کتاب و خرت و پرت ، خرخاکی منزوی ای را به چالاکی کشف کرد و این دقت تنها از روح طبیعت سنای او سرچشمه میگرفت .

□

* جاه طلبی بعضی ها آنقدر زیاد است که میخواهند بالاتر از همه قرار بگیرند اگر چه بالای دار باشد .

□

* تنبل آنقدر خوابش طول کشید که خواب دید بیدار شده ، دوباره خسته شد و خوابید .

□

* مرد خسیسی که متصدی باجه پرداخت شده بود بیش از دو روز نتوانست در پست جدید طاقت بیاورد. باصرار زیاد خود را به باجه دریافت منتقل کرد .

□

* من بدبین بدنیا آمده‌ام و تاکنون چشم پزشکی نیافته‌ام که این نقیصه بصری را معالجه کند .

□

* عروسکی که فکر میکرد زنی واقعی است بر اثر حرکات زننده‌اش از جامعه عروسکها طرد شد .

□

* جاده فروتنی از گردنه غرور می‌گذرد .

□

* دیروز پستی نامه‌ای را که به آدرس دیگری بود برایم آورد و در مقابل اعتراض من ، اعتراف کرد که هفته پیش نامه مرا اشتبهاً به دیگری تسلیم کرده است .

□

* دیوانه‌ای که به دیوانگی خود معترف باشد واقعاً دیوانه است .

□

* دوران فراق کفرست خو بیست تا عشاق و فایشه سر عقل بیایند .

□

* بهترین وسیله برای جلوگیری از طلاق ، ازدواج نکردن است .

□

* گمنامی مرحله‌ایست که در زندگی مردان مشهور دوبار اتفاق می‌افتد .

□

* سببی که آدم در بهشت خورد ، هنوز هم از گلویش پائین نرفته است .

□

* تازه بدوران رسیده کسی است که برای دیدن ماه کبریت می کشد .

□

* بعضی ها چنان سرسخت و سبجند که هیچکس قادر نیست آنها را از تصمیمی که گرفته اند منصرف کند ، حتی خودشان !

□

* آنها که دنیا را بهیچ میگیرند فراموش می کنند که خود نیز جزء ناچیزی از این دنیا هستند .

□

* کسی که نان زرنگیش را می خورد ، حالت کسی را دارد که چوب حماقتش را خورده است .

□

* کارمندان پاره ای ادارات از بس با کاغذ سروکار دارند پس از مدتی به سبد باطله تبدیل میشوند .

□

* هر کس سعی می کند حرفه خود را به نحوی با انسان و انسانیت ربط دهد برای همینست که امروزه روز ، جلادان هم ادعای انسان دوستی می کنند



* اگر شیر و پلنگی يك آهو را ببینند ، فکر می کنید نتیجه چه میشود ، هیچ ! همدیگر را می درند .



* همسایگان فضول هنرمندان ، غالباً بیوگرافی نویسان بزرگی از آب در می آیند .



* فقط کسی که از واقعیت بهره ای ندارد میتواند بی ترس و بیم از آن سخن گوید .



* حتی يك قصاب هم نمیتواند رجال استخواندار را باسانی تشخیص دهد ؛ زیرا همواره کسانی هستند که بحیله مشتی استخوان پوسیده با خود حمل می کنند .



* قدیمی ترین کلکسیون دنیا ، کلکسیون آرزوهاست و گرانترین آنها هم .



* وای اگر جامعه مادرشاهی برگردد .



* هنرمندی که بخاطر اقبال عامه ؛ سطح کارهایش را مرتب پایین می-آورد روزی با کمال تعجب مشاهده کرد که در ته چاهی دارد برای خودش زمزمه می کند .



* با چشمان کودکم و من ، بسیار چیزها دیده‌ایم و اکنون آنچه من دیده‌ام در من آشوب بر می‌انگیزد و آنچه که با اوست شایسته‌ترین پاسخ بدین زندگی است : فراموشی .



* ما نباید از همسایگان فضول خود گله‌ای داشته باشیم ، اینان نقش جاسوسان میهن را - در زمان صلح - بازی می‌کنند .



* رادیو همیشه دوستداران خود را بین کسانی می‌جوید که بین دو گوششان تونلی زده باشند .



* ناشران ادبی از حروف الفبا بیشتر به حرف «ن» توجه دارند ، برای همینست که غالباً می‌پرسند این کتاب چقدر «نون» دارد ؟



* «یهوه» شش روز برای آفرینش زحمت کشید ، روز هفتم اندکی خسبید تا خستگی از تن بدرکند ، هنوز هم که هنوز است گویا خستگی از تن بدر نکرده است .



* برادرش میگفت : او مثل شیشه ظریف و شفاف بوده است و من از اینکه چنین صفت شاعرانه‌ای بآن الکل پرست اطلاق میشد حیرتی نکردم .



* وقتی به زادگاهم برگشتم ، هیچ کس را نشناختم مگر درختها را .

□

* برق اتاق قطع شد یکشب بدوران قبل از اختراع آتش برگشتم .

□

* میگویند کرم از خود درخت است ، خوب ، اما چه کسی این اعتراف را از زبان کرم یا درخت شنیده است .

□

* گربه خانگی گربه ای است که همیشه گوشت همسایه را می دزدد .

□

* باز گفتن هر نکته ای آسانست اما قبولاندن آن کاریست که بسیاری در آن درمانده اند .

□

* هرچه بیشتر پول داشته باشی ، قدرت را بیشتر می شناسند ، مخصوصاً ورثه ات .

□

* کمتر کسی است که شاهنامه بخواند و خود را در نقش رستم تصور نکند اما با خواندن «دن کیشوت» عده ای بی لطفی می کنند .

□

* وظیفه ماهیان کوچک را ، تنها مرغ ماهیخوار میداند .

□

* معتقد شدن يك آدم منطقی به دنیای غیر منطقی، شگفت‌انگیزتر از سوراخ شدن صخره بوسیله چکه‌های مداوم آب نیست .

□

* حتی دیکتاتورها هم سکوت مردم را حمل بر تسلیم آنها نمی‌کنند .

□

* شیروانیا و بامها چگونه می‌توانند بلندپروازی مردمانی را که زیر آنها زندگی می‌کنند، تحمل کنند .

□

* كودك من همیشه می‌خندد، نه از آنرو که چیز خنده‌داری دیده یا شنیده است بلکه فکر می‌کند خنده هم چیز بی‌معنایی از نوع گریه است .

□

* اولین شهید تاریخ کسی بود که بی‌گدار به آب زده بود .

□

* درخت کاج اگر سبز هم نبود فی‌الواقع دیگر چه خاصیتی می‌توانست داشته باشد .

□

* همشهریان شوخی داریم، وقتی نمی‌خواهند کاری بر ایمان انجام دهند می‌گویند ! «حتماً ! حتماً ! همین فردا !»

□

* مرد منتظر معشوقه میماند ، «او» نمی‌آید ، مرد میرود . معشوقه می‌آید و منتظر «او» میماند .

□

* قاضی بد لباس پوشیده ، بد صحبت می کند و بد حکم میراند تنها خوب میخندد ! با توجه باینکه اغلب متهمین ریش دارند .

□

* کارمندان مثل خودشان هستند ! در عالم هیچ جانور وحشتناکی را نمی شود یافت که کارمند را با آن بتوان مقایسه کرد .

□

* حرف ها گل انداخته بود ، کسی بلند خندید . باد آمد گلها را برد .

□

* رقاصه ها که کم آمد از گارسن های کافه استفاده کردند . پیش از آنکه از مشتریان محترم هم در نمایشات استفاده کنند ، از در کافه لاتی زدیم بیرون .

□

* از گرسنگی حتی استعداد هایمان را هم بلعیدیم .

□

* توی اداره
توی اتوبوس
توی خانه
توی خواب

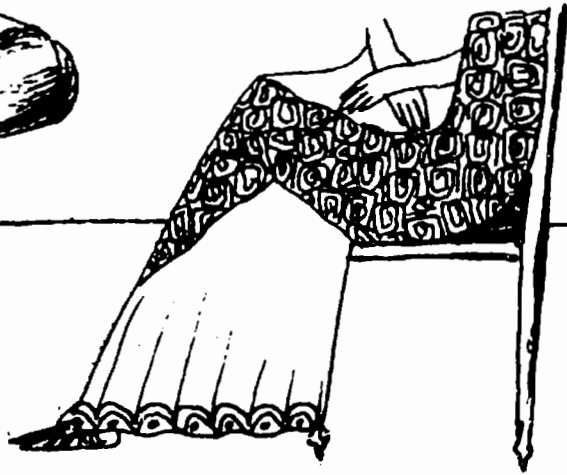
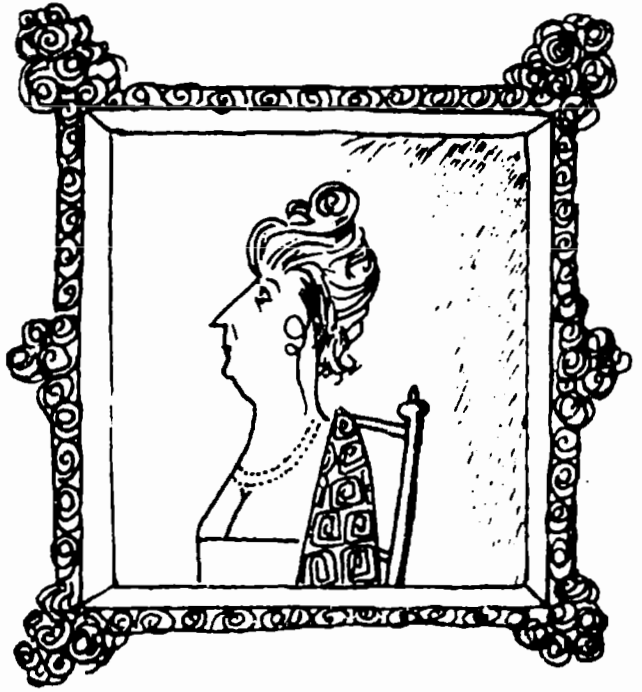
يك صدا همواره بتو می گوید حق نداری !

□

* رستوران پر بود از آدمهایی که معده شان را بروطنشان ترجیح

میدادند .

□



17

* توی کافه همه سرگرم کار خودشانند فکر می‌کردم که من توی نخ این و آنم . اما تا کاغذم تمام میشود ، گارسن برایم کاغذ می‌آورد پدر - سوخته‌ها !

□

* آنکس که قانون تازه‌ای وضع می‌کند اولین کسی است که به قانون بی‌احترامی می‌کند . آخر او قانون سابق را براحتی زیر پا گذارده است .

□

* توی تقویم من ، همه روزها جمعه است .

□

* عشق یکبار بسراغ آدم می‌آید و هزار بار بیادش .

□

* نصیحت را اگر بخاطر نسیاری بهتر است ، حیف از حافظه‌ات .

□

* مرد نازنینی را می‌شناختم که یکروز با متانت و خونسردی زد زنش راکشت .

کسی او را مقصر نمیدانست ، اما بحکم قانون اعدامش کردند .

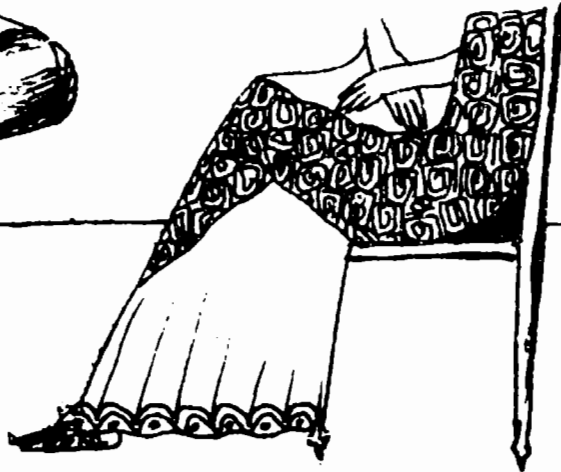
□

* شصت هزار عمه برای استوار کردن بنای وکالت «آقا» فعالیت کردند پس از ساختن اهرام مصر ، این دومین باریست که اجتماع اینهمه عمه ضرورت می‌یافت .

□

* وقتی زنها تعارف نمی‌کنند ، قبول کنید !

□



11

* رأی دادن مثل خواب میماند ، ندرتاً تعبیر میشود .



* یکی از رأی دهندگان که نسبت به صحت انتخابات مشکوک بود برای اینکه رایش را عوض نکنند شخصاً خود را در صندوق انتخابات انداخت! خیال می‌کنید درآمد؟



* دريك دمکراسی توسعه نیافته تصمیم من و شما اهمیت ندارد، خاطر جمع باشید ، در يك دمکراسی توسعه یافته هم وضع بهین منوال است.



* دوست من و این ستون که بدان تکیه داده غمگین‌ترین زوج دنیا هستند .



* پشت این درهای بسته چه بدبختی‌هایی با خوشبختی اشتباه میشود .



* مردم بدبین نیستند ، شما بیش از حد خوشبین هستید .



* بعضی از آدمها مثل «آی باکلاه» بدون آقا بالاسر معنائی ندارند .



زحمت دوباره

- * سردار جنگی مدالهایش را شماره می‌کند ، تمیز می‌کند .
غرق لذت است ، به چرت می‌افتد .
بچه كوچك می‌آید مدال كوچكى را بر میدارد ،
نگاه می‌کند ، قورت می‌دهد .
سردار از خواب می‌جهد ، می‌فهمد ، عصبانی میشود ،
- پدر سگ !
اخلاق بچه بلافاصله خراب میشود
- پدر سگ !
این بار اخلاقی نمانده تا خراب شود .
- پدرسگ ، میدانی چقدر برای درآوردن این مدال زحمت کشیدم .
- پدر غصه نخور ، منهم این زحمت را خواهم داشت .

* در انتخابات کسی که قلب می‌کند لااقل یکدفعه می‌برد اما کسی که قلب نمی‌کند، آن یکدفعه را هم نمی‌برد.

□

* همیشه در آنجا «کاندیدا» را «کاندید» صدا می‌زنند عجب مردم نکته‌دان و انتقامجویی!

□

* فرق بین انتصاب و انتخاب اینست که در انتخابات مردم هم رأی میدهند.

□

* وقتی شیر پرده زنده شود

وقتی روزنامه‌ها چاپ نشوند.

وقتی «اخبار» بدرد نخورد

وقتی نان شن نباشد.

وقتی همشهری روی دسته دوچرخه‌اش يك شاخه گل آویزان کند.

وقتی سوت میزنی کبوترها نرمند.

می‌نویسم برایت که از زندان بدر آئی.

□

* تا راجع به معشوقه‌ام چیزی می‌نویسم، زخم ناراحت می‌شود. اما

اینهمه چیزها که در باره زخم نوشته‌ام معشوقه مربوطه اصلا ککش هم نگزیده است.

□

* وقتی دیدم مبتذل‌ها دیگر مبتذل نیستند، از بالا بردن جامی دیگر

خودداری کردم.

□

* کسی که اولین بار عرق را اختراع کرد امتیاز فروشش را به دیوانه‌ها

داد و امتیاز خریدش را به بقیه مردم

□

* بین وسوسه انسان بودن و کارمند بودن نمی‌توانم مقاومت کنم .



* وقتی که روزنامه در آمد همه دانستند که مردم چقدر خوشبختند ،
اینرا تا ساعت چهار بعد از ظهر هیچکس در نیافته بود .



* كودك عروسك را آنقدر جدی تصور می‌کند که می‌پندارد پدر و
مادرش عروسکهای بزرگتری هستند .

برای همینست که غالباً از زمختی و خرفتی آنها دچار تعجب میشود .



* در کافه چند نوازنده نشسته‌اند .

با آلات موسیقی ایرانی ، موزیک فرنگی می‌نوازند . راستی که در
اینجور جاها الکل، چقدر به آدم کمک می‌کند .



* دنیا تیمارستانی است که درهای متعدد دارد ، برای همینست که
هیچکس فکر نمی‌کند برای تمام عمر در آن پانسیون شده است .



* فرق يك روز نامه محلی با يك روزنامه مهم رسمی در مقدار آگهی-
های آنهاست .



* چه گناهی کرده‌ام که درست در نیمه مبتدل قرن بدنیآ آمدم .



* باید قبول کرد که آزادی و-بود دارد و گرنه آزادی تو به خطر می‌افتد .





* گاهی دیدن یکنفر ، انسان را ازدیدن موزه‌های بسیار بی‌نیاز می‌کند.



* شعرهای حسابی مثل يك كله‌قند درسته است آنها را با يك استکان چای نیشود خورد (مورد توجه مغزهای كوچك وپير) .



* کسیکه خود را تا سطح دانش و ذوق عوام پائین بیاورد، عوامی است که بیخود ، خود را تا سطح خواص بالا برده است .



* از پشت شیشه پنجره اداره من تیمارستانی دیده میشود، جالب اینستکه از آن روی شیشه نیز براحتی می‌توان در تیمارستانی نگریست .



* عشق چیز باشکوهی است، گیرم برای آنهائیکه هنوز عاشق نشده‌اند.



* سیب کرمو معمولا شیرین‌تر از سیب سالم است . گرمها ، کار شناسان کشاورزی طسعت .



* بعضی از مردم نمی‌توانند تحمل کنند که شیطان وجود خارجی نداشته باشد .



* در کافه چندتا نوازنده نشسته اند .
با آلات موسیقی ایرانی ، موزیک فرنگی می نوازند . راستی که در
اینجور جاها الکل چقدر به آدم کمک می کند .

□

* دنیا تیمارستانی است که درهای متعدد دارد ، برای همینست که
هیچکس فکر نمی کند برای تمام عمر در آن پانسیون شده است .

□

* فرق يك روز نامه محلی با يك روزنامه مهم رسمی در مقدار آگهی-
های آنهاست .

□

* چه گناهی کرده ام که درست در نیمه مبتدل قرن بدنیآ آمدم .

□

* دخترک به تقلید عربها می رقصید .

مثل ترکها غذا میخورد .

مثل فرانسویها عاشق میشد .

ادای ایرانیها را داشت .

رفتم ، بوسیدمش ، گفت از کجائی ؟

چه دختر نازنینی ؟

□

* باید قبول کرد که آزادی وجود دارد و گرنه آزادی تو به خطر می افتد .

□

وقتی که شباهت به جماعت نداری

* پنجره چوبی یکروز هوای جنگل به سرش زد ، یکراست بطرف جنگل پرواز کرد . به جنگل که نزدیکتر شد احساس شادی چارچوبش را بلرزه درآورده بود تا اینکه بمدد حافظه نباتی - گرچه ضربه تبر آنرا بکلی مغشوش کرده بود - توانست خود را به جایگاه اولیه اش در جنگل برساند . بر تنه بریده دودمان خود نشست اما درختهای جنگل این تازه بدوران رسیده را غیر- قابل تحمل یافتند ، آخر پنجره خیلی شق و رق و تمیز بنظر میرسید . به توطئه پرداختند و بعد اولین بار بود که جنگلبان برای تهیه سوخت زمستانی خود از «پنجره» استفاده میکرد .

* مردی که مدام در خانه می‌نشست پس از مدتی چنان شد که مثل مرغ خانگی قدقد می‌کرد و مثل گربه خانگی پی سوراخ موش می‌گشت .

□

* بسیاریند کسانی که بعنوان آموختن اولین درس آزادی زندان را انتخاب می‌کنند .

□

* امروزه روز مرد موفق کسی است که براحتی بتواند عدم موفقیت- های خود را از چشم دیگران پنهان کند .

□

* با شرایط فراوانی که برای يك «انسان خوب و نمونه» مقرر شده است دیگر انسان خوب: و نمونه شدن گنج قارون می‌خواهد و صبر ایوب و زهره شیر و دست‌آخر انصراف مطلق !

□

* میان «حرف» و «عمل» فاصله اندکیست که تنبلی آنرا پر میکند .

□

* برای رسیدن به هدف پیش از هر چیز باید هدفی داشت .

□

* دمکراسی از آنرو محبوبست که بهر کس اجازه میدهد تا خویشتن را آزاد بداند و این خیال را خوشبینانه با خود بگور برد .

□

* هستند آدمهایی که همه چیز خود را شخصاً بدست آورده‌اند ، حتی پدر خویش را .

□

* تاریخ را نه وقایع ، که مورخان می‌سازند ، خود از اینروست که تاریخ هر قوم به مورخان آن شباهت دارد .

□

* شرافت گربه نه در نخوردن موش ، که در مؤدبانه خوردن آنست .

□

* يك خبرنگار جنگی واقع بین تعداد کشته‌شدگان را احتمالاً یکی بیشتر گزارش می‌دهد .

□

* آدم که پیر شد امر بهش مشتبه میشود که لابد در جوانی کار های درخشانی کرده است و حالا بخاطر نیاورد .

□

* زن زشترو به صفات سلبیه میماند ، حتی خداهم قبولش ندارد .

□

* زن زشتی که عکس زشت‌تری از او چاپ شده با حضرت دوربین‌دار بمشاجره برخاسته بود . ادب حکم میکرد که نقص فنی و چاپ فیلم بهانه شود .

□

* حتی آنانیکه برای خودکشی آماده‌اند از لحاظ صیانت نفس راضی نیستند کس دیگری آنها را از قید حیات رهائی بخشد .

□

* کسی که دنیا را از دریچه خوشبینی نگاه میکند ، دیر یا زود از منظره های مکرر کسل خواهد شد .

□

* کمتر شاعری از چنگ دو کلمه «من» و «او» خلاصی می‌یابد .

□

هرچند که خوانندگان تنبل‌تر از نویسندگانند

* توی حوض کوچکی چندتا ماهی کوچک بودند. اما نه گربه‌ای کنار این حوض می‌آمد و نه موقع تحویل سال از حوض درشان می‌آوردند .
مرد صاحبخانه - که اتفاقاً مرد خوشذوقی بود - بعدها نتوانست خوشذوقی خود را ادامه دهد: از اینرو ماهیها را بکلی فراموش کرد .
تا اینکه ماهیها درست باندازه حوض شدند ، بناچار از حوض خواهش کردند که از سنگدلی خود دست بردارد و فضای حیاتی لازم را بدانها ببخشد .
اما التماس ماهیها در دل سنگ حوض اثر نکرد سر و دم ماهیها حالا کاملاً از حوض بیرون آمده بود و تنها دلخوشی آنها تماس قسمتی از شکم آنها با آب بود

خواننده هوشمند می‌تواند برای این داستان راه‌حلهای بسیاری پیدا کند که احتمالاً از جمله راه‌حلهائی می‌تواند باشد که بفکر نویسنده هم رسیده بوده است .

* اینطور که معلوم میشود حتی عروسکها هم مایلند قیافه آدمهای خوشبخت را داشته باشند ، صورت سرخ وچشمان خندان آنها مرا بیاد آدمهایی میاندازد که سعی دارند شبیه عروسکها باشند : زیبا ، دوست‌داشتنی و پولک!



* شاعری که کتابهای چاپ شده‌اش زیاد توی کتابفروشیها معطل نمیشد روزی بمن گفت ، راز موفقیتیم در جنون مشترك من با خلق‌الله است . آنها از اینکه یکی از خودشان پته خود را روی آب انداخته است احساس رضایت می‌کنند ، این رشوه‌ایست که آدم‌های محافظه‌کار به دیوانگان می‌پردازند .



* امروزه هنر ناشری هنر شاعری را زیر سلطه خود دارد .



* خودخواهی مته‌ایست که همیشه به رگ‌های ناب و غنی حماقت برخورد می‌کند .



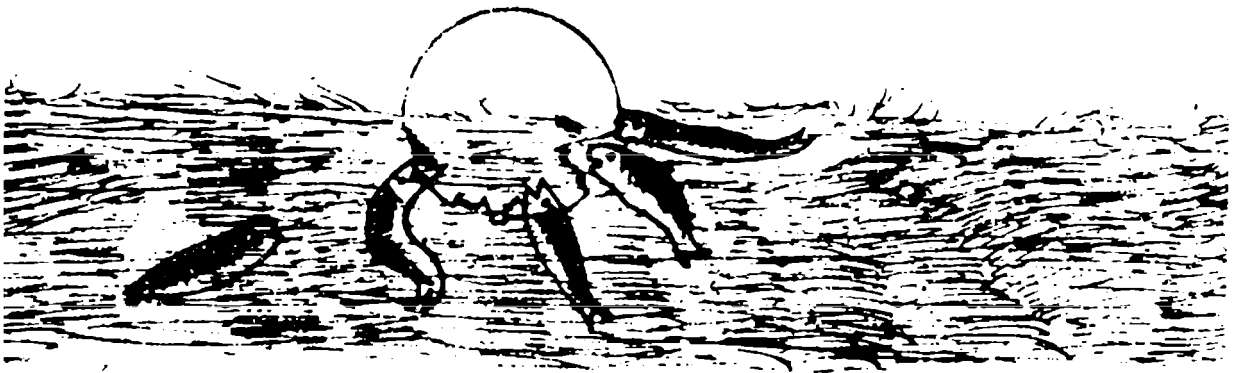
* يك ناشر خوب در يك جامعه متوسط ، نقش يك جانی متوسط را در يك جامعه خوب بازی میکند .

(برای درك بیشتر این نکته لازمست مدتی با ناشران دمخور باشید .)



* بوقلمون را هر وقت از آب بگیری مرده است .





* پیر مردها از دوران گذشته با خوشحالی یاد می‌کنند و اینکار خوشبختی خیالی آنانرا لااقل در گذشته تثبیت می‌کند .



* آسمان آبی است ، دریا آبی ، انسان و خاک همرنگند ، آسمان در دریا منعکس میشود و انسان در خاک .



* آدم علیه‌السلام تنها مردی بود که در همه عمر به زنان دیگر نیاندیشید .



* ناسیونالیسمی که خروس می‌فهمد همان سوسیالیسمی است که گربه بدان اعتقاد دارد .



* بعضی‌ها شیوه مرغان خانگی را دنبال می‌کنند ، از اینرو در عزا و عروسی بیجهت خود را بکشتن می‌دهند .



* کسی که مدتها به طناب بیاندیشد ، لاجرم روزی خود را با آن بدار خواهد زد .



* شعر های خانگی ، غالباً پس از سروده شدن ، سرشار از بوهای آشپزخانه است و یا در مورد تعمیرات اساسی خانه کنایاتی دارد .



* خبرنگار ورزیده کسی است که در گوشه کافه‌ای بنشیند و درباره همه چیز و همه‌جا آنچنان بنویسد که انگار خود در آنجا بوده است .



* مشکل است باور کنیم بعضی‌ها شعور دارند ، زیرا آنها مدام دلایل دیگری بر بیشعوری خود ارائه می‌دهند .



* کارمندی که دائماً در کارهای خود اشتباه می‌کرد روزی بر اثر حواس پرتی ، خود را در سبد کاغذ باطله انداخت .



* آدمهای بدقول پس از مدتی به چنان مصیبتی دچار میشوند که به خودشان هم وعده‌های عمل ناکردنی می‌دهند !
(میگوئید نه ! از خودتان قیاس کنید !)



* بعضی از هنرمندان گوئی با خود صحبت می‌کنند اما همه حرفهای آنها را می‌شنوند دسته‌ای دیگر حتی اگر پشت بلندگو ، روی خطاب به - جمعیت داشته باشند جز بغل دستی‌ها کسی ملتفت افاضات آنها نمیشود درست مثل اینکه سیم بلندگو قطع شده باشد .



* کتاب مستطاب آفرینش تا بما ورق نمی‌خورد ، اصلاً شاید ما ورق افتاده این کتاب باشیم .



* مردی که زنی خوش بر و رو دارد ، روی چشم همه‌جا دارد . درست مثل مردی که زن ندارد .



* کارمندی که به میز خود علاقه وافری داشت ، حتی پس از مرگش هم هرروز در سرویس اداری ، به اداره می‌آمد ، چای میخواست و روحش را برفراز جدول روزنامه‌های عصر که روی میز ولو بود به تفکر وامیداشت .



* درخت خانگی باغچه را هر روز آب میدهی ، خاکش را عوض می -
کنی ، اما کار باینجا تمام نمیشود ، درخت ، انتظار دارد خورشید را هم تو باو
بدهی .



* سربازان ترسو غالباً سپرهای بزرگی برای خود دست و پا می کنند .



* سیاستمدار حرفه ای وقتی می گوید «مصلح عمومی» معنایش را
باید زود بفهمی : «منافع خصوصی» .



* سگ را هم که رو بدهی ، شیر میشود .



* کسی که شجاعت را مایه افتخار خود میداند لابد ترسوئی است که
تازگیها معنای شجاعت را کشف کرده است .



* توصیه می شود در بهره برداری از ذخایر كوچك ذهن خود زیاده -
روی نکنید . از آنها که چنین کرده اند ، عاقبتش را پیرسید .



* فرق يك زن زیبا و يك زن اتلكتوئل در چیست ؟ حتماً درزیبائیشان .



* توی گروه رقاصه ها ، زنی بود ، که از همه بهتر می رقصید بمن چشمك
هم میزد . دیگران با من در زیبا بودن این زن هم عقیده نبودند . عیب کار از
کجا بدید آمده بود ؟



از اداره تا اداره فرقه‌هاست .

* ساعت ۲ بعد از ظهر است
مرد از اداره میرسد
گراواتش را باز می‌کند
کتش را در می‌آورد
و شلوارش را .
بانو وارد میشود
سلام میدهد
لباس می‌پوشد
خداحافظی میکند
و از در بیرون میرود .



* امروزه بدنبال عقل رفتن خیلی دیوانگی می‌خواهد .



* مرغ خانگی با تخم نکردن خروس نمی‌شود .



* اگر قایل ، هایل را نمی‌کشت ، چه بسا ممکن بود بدست او کشته شود (برای توضیحات بیشتر به یادداشت‌های هایل مراجعه شود .)



* نویسنده بزرگ کسی است که به نویسنده بزرگتری معتقد نباشد .



* زمان همواره می‌کوشد تا از عقربه‌های ساعت پیشی گیرد اما این کار را تنها در بعضی ساعتها انجام میدهد .



* از کافه‌های ارزان‌میز ریاست و شهرت باید پرهیز کرد . نتیجه عمومی: سوء هاضمه .



* کارمندان بایگانی پس از مدتی ، برای یافتن خود هم دچار اشکال میشوند .



* بعضی‌ها عاقلتر از آنند که خویبه‌های دشمنان را بخود نسبت ندهند و بدیهای خود را بگردن دوستان نیاندازند .



* امروزه گارسن‌های مؤدب ، دیگر جایی برای عقده خود کم‌بینی
خلایق باقی نمی‌گذارند .

□

* انتظار ، ابلهانه‌ترین تردیدی است که کفه مثبتش بر آن یکی می‌چربد.

□

* هیچ زنی نیست که خود را خوشگل نداند .
از اینرو زن را حتماً از گل سرشته‌اند (اینهم دلیلی دیگر خلاف روایت
خلق حوا از دنده چپ آدم .)

□

* میان کرم و ماهی و قلاب ، حق با ماهیگیر است (البته مرغ ماهیخوار
هم کمی حق دارد !)

□

* شاعر ملی کسی است که می‌پندارد مردم به شعر او بیش از نان سفره-
شان اهمیت می‌دهند .

□

* با غذائی که در رستوران خوردم میشد ده رأس «مأموت» را مسموم
کرد . خوش بحالشان که دسترسی بآنها نداشتند .

□

* بعضی‌ها را نمی‌توان پنداشت که زنده‌اند ، جز بدین دلیل که مرده
هیچگاه غذا نمی‌خورد و نمی‌خوابد .

□

* رابطه من و او عیناً رابطه آب و ماهی است . گیرم در این معامله ، من
همیشه ماهیم .

□

* تنبل‌ها همیشه دوستدار واقعی صلح و آرامش‌اند .



* خبرنگار و گربه خانگی را از هردر که برانی از در دیگر باز می‌آید .



* کسی که می‌پنداشت مرد ظریفی است ، روزی برسم گلایه به من گفت مردم نکته سنجی و ظرافت خود را از دست داده‌اند .



* صندلی‌ها هم پس از مدتی به جاه طلبی صاحبان خود دچار میشوند (گرچه زاویه دید آنها فرق میکند .)



* کاری را که برشود میتوان حل کرد به خواهش میاندازید !



* کارگردانی که در بدر دنبال سناریو نویسی می‌گشت بمحض دیدن مردی که در کافه دائماً سیگار می‌کشید و آه می‌کشید ذوقزده شد و قرارداد نوشتن يك سناریوی عشقی را با او امضاء کرد .



* گفته‌اند : مستی و راستی .

برای همینست که من هیچوقت مست نمی‌کنم .



* کارمند خشنی که میخواست در انظار مردم مرد ملایمی جلوه کند بالاخره مجبور شد میز خود را وسط چمن بگذارد .



* در یکی از میدانهای شهر سالهاست که مردی با نیزه بردهان اژدها می‌کوبد و شیرهایی دور میدان به مردم چنگ و دندان نشان میدهند تا مبادا کسی به کمک اژدها بشتابد.



* قهوه‌خانه قدیمی برای اینکه مشتریانش را از دست ندهد رادیو را در گوشه‌ای پنهان کرده بود.



* قاضی تبلی که زیر همه پرونده‌ها می‌نوشت «تجدیدشود!» در گوشه سینی چای هم نوشت «تجدیدشود!»



* اتوبوس برای لحظه‌ای دلخوشکنک «تحرك» را به مسافری محترم بخشید.



* مردم اخسو گوئی همیشه بچیزهای کوچکی مثل موریانه می‌اندیشند.



* کسی که یکروز توانسته بود آسمانخراش بزرگی را در تخیل خود جای دهد حجم سرش آنقدر بزرگ شده بود که دیگر نمی‌توانست آدمها را خوب ببیند.



* توضیح واقعی مسائل روزمره همیشه خنده‌دارترین چیزهاست.



* اولین کسی که گفت: «نه» باخترع مهمترین وسیله راحتی دست یافت.



* در دوست داشتن مردم نباید افراط کرد، این کاریست که از روز ازل بعهدہ سیاستمداران حرفه‌ای واگذار شده است .



* کسی که بتواند زوجه قانونی خود را گول بزند قادر خواهد بود همهٔ مردمان را بفریبد اما عکس این نکته تا بحال ثابت نشده است .



* وقتی به حماقت دیگران می‌خندیم باید متوجه این نکته نهائی هم باشیم که اگر رگه‌ای از حماقت در ما نبود از کشف معدن اصلی آن نزد دیگران به شگفت نمی‌آمدیم .



* حس کردم توی صدای خواننده هم باتوم آویزان شده است .



* در قشری از موزیک شهوی و لایه دود آلود مستی ، آنها ، آن دونفر با تأسف از جنگ ویتنام صحبت می‌کردند و بسلامتی یکدیگر جامی از پس جام دیگر بالا می‌انداختند .



* سردبیر فکر می‌کند که همه مردم مثل او فکر می‌کنند ، مخصوصاً خوانندگان نشریه‌اش .



* دفتر یادبود بنائی تاریخی مشحون از احساسات و قلمبه پردازیهای بازدید کنندگان است . به دربان آن بقعه گفتم قاعدتاً باید در حفظ این دفتر بیش از حفظ ساختمان کوشید .



* خلفها مثل يك ملت همه باهم تكان میخوردند؛ يك خبر قلابی يك باد پوك است .



* آفتاب پرست‌ها هم امروز چندان فاصله‌ای با جفدها ندارند ، تنها داشتن عناوین مختلف آنها را از یکدیگر جدا می‌کند .



* خانه‌ها برای یکدیگر همسایه‌های خوبی هستند، با دیوارهای مشترك و زمین و آفتاب مشترك تنها عییشان اینست که گهگاه سر یکدیگر خراب میشوند .



* در ولگردی‌های بعد از ظهرم . کسی را دیدم که ساعت خودش را با آفتاب میزان میکرد .



* آسمان که ابری باشد آدم قبل از اینکه منتظر باران باشد منتظر آفتاب میماند .



* بیشترها قصه‌گویان پایان خوشی برای قصه دست و پا میکردند ولی حالا افسانه‌پردازان بزرگ از اول قصه اینکار را می‌کنند .



* فرصت فرصت طلب آنقدر کوتاهست که فرصت فرصت‌طلبی را به - فرصت‌طلب نمیدهد .



* هر سرباز عاقلی دلش میخواهد سردار شود چون تفاوت «باختن» و «داشتن» خیلی زیاد است .



اگر عقب بروی نمی‌افتی

* اولین بار که او را دیدم اسفند سال ۱۳۱۸ بود بعدها به ترتیب ۱۳۱۴ دوبار و ۱۳۱۰ سه بار او را ملاقات کردم .
و درست سال ۱۳۰۰ بود که يك درستی ۱۸ ساله بهم زده بودیم .
سالهای درازی را باهم از سر واکردیم تا به زمانی رسیدیم که نه نان
گران بود ، نه مردم اینطور درمانده . حتی هرکس می‌توانست براحتی با دوست
خود درد دل کند .

* عفت و عصمت را بیشتر در زنان زشترو باید دید و تحسین کرد .

□

* لبخند زیرکانه‌ای که بعضی‌ها بر لب دارند بیشتر بخاطر آنست که افکار احمقانه زیر پیشانی‌شان را نخوانی .

□

* در همسایگی ما مردی در گذشت ، در آخرین نسخه طیب خانوادگی، برای او کمی «عشق» تجویز شده بود . پزشکی قانونی اعلام کرد که مسمومیت شدید و ناشناخته‌ای در او دیده شده است .

□

* باو گفتم بهتر است ما در کارهای اصولی با یکدیگر مخالفت کنیم چون «موافقت» چیزی است که همه «زبانی» آنرا دارند .

□

* تحولات اجتماعی گاهی آدم را تحت تأثیر قرار میدهد اما بادبزن تنها هوای گرم را مخلوط میکند .

□

* او آوازه‌خوان متواضعی بود همیشه از خود تقلید میکرد .

□

* توی قهوه‌خانه نشسته‌ام ، حرفهائی را می‌نویسم برای همین آدمهای دور و بر . افسوس کسان دیگری آنرا خواهند خواند .

□

* حکمی نیست که نتوان خلاف آنرا ثابت کرد حتی خود همین حکم .

□

عشق را سرسری مگیر

مردی که نیروی عشق را سرسری گرفته بود روزی بهنگام عبور از کوچه باریکی، گرفتار عشق شد.

عشق؟

- يك جفت چشم خوش نگاه؟

- نه.

- غلبه احساسات رقیق؟

- نه.

- موقعیت کوچه؟

- نه.

مرد بازن سالها زندگی کرد و ظاهری آرام داشت اما هر وقت از آن کوچه میگذشت، دلش میخواست همان روز، همان ساعت، همان عشق اما نه همان زن باشد.

* بالاخره در یکی از دهات سوئیس ، مرغ و خروس ها جمع شدند و ژاندارم را خوردند .



* آخوندی که غذای چرب ، زن چاق و قلیان بلور دوست نداشته باشد همانقدر عجیب است که کارگری غذای چرب ، زن چاق و قلیان بلور دوست داشته باشد .



* رنجهایی که در همه عمر بخاطر عشق تحمل کرده بود در برابر يك دندان درد ، چه ناچیز می نمود .



* او نامش را در تاریخ ادبیات ثبت کرده است ، بخط خودش و بهمت يك کتابفروش .



* کسی که در تاریخ میماند ، تو نیستی ! چنگیزخان مفعول است .

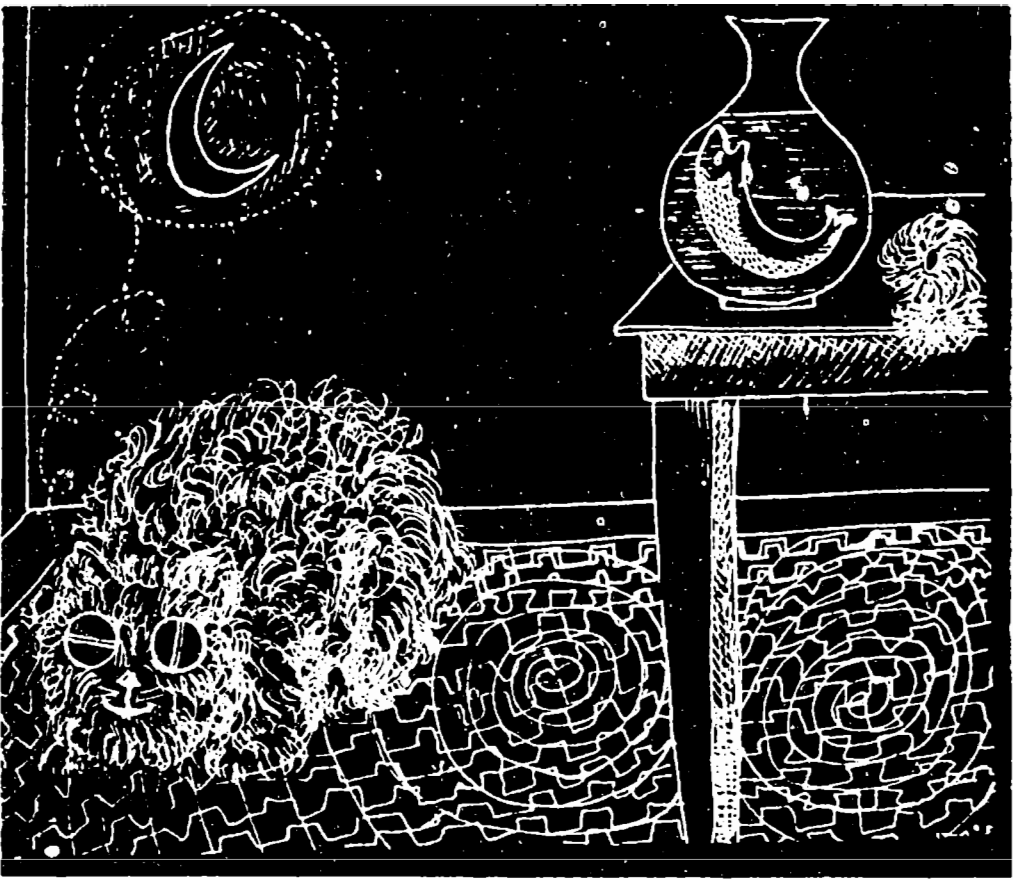


* روح این ستاره مشهور در آسمان هم از رقابت با ستارگان دست برداشت .



* مادر طبیعت ، لابد باید زن سکسی و چاقی بوده باشد .





* مادر طبیعت قبول! اما پدر طبیعت را چه کسی دیده یا شنیده است؟
اینهم از درد بی پدری آدمیزاد .

□

* میگویند او دوشیزه عفیف جنده‌نمائی بود ، پس از مرگش این
شایعه قوت گرفت که او جنده عفیفه‌ای بیش نبوده است .

□

* هر جرمی که رخ میدهد ، دلیلی دیگر برخشک مغزی اخلاق بنویس
هاست .

□

* عشق لطیفه‌ایست برای ذهنی تنبل ، که هر بار اندکی از تازگی آنرا در
می‌یابد ، خوشا فراموشکاران .

□

* وقتم را با کسانی میگذرانم که ترجیح میدهند وقتشان را با کسان
دیگری بگذرانند ، درست مثل من

□

* آخرین باری که بهار را دیدم ظاهراً چهارده سال پیش بود .

□

* این سردبیر خیلی مؤدب است که می‌گوید : نوشته خیلی خوبی است ،
ممکن است دیگران چاپش کنند .

□

* باین دلیل که خوانندگان روزنامه عامی هستند ، نویسندگان روزنامه را هم از میان عامیان انتخاب کرده اند .



* چنان هرزه بود که بزندهای روی جلد مجله هم نظر داشت .



* درختان که سبز شدند ، می گفتند بهار آمده ، کاج این حرف را نشنیده گرفت .



* چنان با اعتماد بنفس صحبت می کرد که گوئی حدود اعتماد بنفس را نمی شناسد .



* باین دلیل سردبیر مقالات را رد نمی کند که دیگر مثل او شده ای .



* نویسنده ای که بتواند يك ناشر را قانع کند مشکل پسندترین خواننده ها را قانع کرده است و کمسوادترین آنها را نیز .



* چند عکس یادگاری از کارمندان اداره مان گرفته بوزم ، وقتی فیلم چاپ شد فکر می کنید چه دیدم : عکس های پرطمراقی از مرغان خانگی .



* گویا برای فیلم فارسی فیلم خام ارزان و بدی مصرف می کنند که حاصل آن چنین است . شایسته است که کارگردانان در خرید فیلم خام دقت کنند .



* راستی اگر آدم چشم آبی عینک زرد بزند همه چیز را سبز نخواهد

دید ؟



* بمن گفتند : مصلحت شما در اینست که ببینید صلاح آنها در چیست .



* برای شنیدن حرف دیگران حوصله لازم است نه تیزگوشی .



* دیکتاتور بر دو نوع است .

۱- دیکتاتور مطلق .

۲- دمکراسی .



* هرچه سطح کتاب بالاتر میرفت امکان چاپ آن پائین تر می آمد تا بجائی که نمی توانستی آنرا حتی بدوستان نزدیکت هم نشان بدهی .



* زنهار عاشق مشوید ! بگذارید عاشق شما بشوند که اگر هم نشدند ، چیزی نباخته اید .



* دیوار برای آنها که در آن محصورند بیشتر معنی دارد .



* بیایید با اعلانات بجنگیم ! اما چطور ؟ خوب اعلان جنگ میدهیم .



* دیگر من از دروغ نگفتن خلاق دچار حیرت میشوم .



* اتومبیل کهنه و معشوقه دوره‌ای دارند که نه پیش از آن صاحبش هستی نه بعد از آن .



* غالباً مدل ماشین‌ها ، با قیافه صاحبانشان تناسب معکوس دارد .



* با پنجه آفتاب هم بیش از یکروز نمی‌توان سرکرد (خود خورشید خانوم هم این قضیه رو فهمیده .)



* برای قناری چه چیزی بیشتر از آواز اهمیت دارد ؟ اگر احساساتی نباشیم ، دانه .



* بهار را که فتوکی کردیم ، نگاتیفش را هم ضبط کردیم ، پائیز را .



امروز همه مجله می خوانند

* مردی را می شناختم که به ورق زدن مجلاتی که تصاویر عفت سوز چاپ می کنند اشتیاقی وافر داشت .
همیشه چندتای آنها را لای مجلات بیمصرف اخلاقی می نهاد. عجیب اینکه حتی در اتوبوس هم این مرد از مطالعه مجلات اخلاقی باز نمی ایستاد .
بعد ها آدم های زیادی دیده شدند که به مجلات اخلاقی رو آورده اند و در اتوبوس هر کدام با دقت در مطالب آن غرق شده بودند .

* مجسمه ها ، زنده تر از بعضی آدمهای پائین دست بودند و خوشبخت تر .

□

* اداره خالی است ، من پشت میز نشسته ام ، الهام شاعرانه بدرون

می آید ، بعاتت می گویم ، برو فردا بیا .

□

* اتودی روی يك ضرب المثل :

* ماهی را هروقت از آب بگیری . مأموران شیلات فوراً بسراغت

می آیند .

□

* ماهی را هروقت از آب بگیری . می توانی آنرا دوباره در آب بیافکنی .

□

* ماهی را هروقت از آب بگیری ۶۰ تومن می ارزد .

□

* ماهی را هروقت از آب بگیری فرقی نمی کند .

□

* ماهی را هروقت از آب گرفتی ، مواظب باش از ماهیخوار تشکر

□

* ماهی را هروقت از آب بگیری ، ماهی های دیگر حساب کار خود را

می کنند .

گاهی هم حساب کار خود را نمی کنند .

□

* ماهی را هر وقت از آب بگیری ، حجم دریا باندازه يك ماهی سبك
میشود .



* ماهی را هر وقت از آب گرفتی فکر ماهیتابه باش و بالاخره بسیاری
دیگر از این حکم‌ها که در آن‌ها ماهی سرنوشتی مشابه دارد .



* او مرا مثل خویش می‌پندارد و من این تصور باطل را با نادانم کاریهای
خویش دامن می‌زنم . اینطور راحت‌تر است .



* او غصه‌دارتر از آفتاب‌یست که پشت تکه ابر کوچکی درمانده باشد .



* بدبین‌ها در زمستان به بهار می‌اندیشند و خوشبین‌ها به تابستان .
کمتر کسی به خود زمستان می‌اندیشد .



* برای سؤال غلط . جواب درست اندیشیدن هم از آن حرفهاست .



* فرشته‌ها همیشه از بالهای نداشته انسان تعجب می‌کنند .



* اگر عشق را به آفتاب تشبیه کنیم ، بستگی دارد که در کویر لوت به آدم بتابد یا در کنار دریا .



* گنجشک پلاستیکی آنقدر زیبا بود که گربه آنرا از سر طاقچه ربود و ده دوازده قدمی هم با خود برد. دلخور شدم، گربه‌ها هم دیگر گربه نیستند.



* جدی باشید ! جدی باشید .
و ما دل‌مان می‌خواهد واقعاً جدی باشیم ، اما يك عنصر خائن ، در درون آدم ، پکی میزند زیر خنده .
تحقیقات برای شناختن این عامل مخرب و ناسازگار ادامه دارد .



* لازم نیست برای شناختن مردم با آنها دوست باشیم، با خصومتی چند روزه ، آنها ، بناچار نهانی‌ترین رازهای خود را روی دایره می‌ریزند .



* او همیشه دلش میخواست آثارش پس از او بیادگار بماند ، آثارش بیادگار ماندند و هنوز هم مایه ملعنت و شرمساری او را فراهم می‌آورند .



* لذتی که از خودستائی دوستان می‌برم ، ناگفتنی است . درست مثل اینکه شیشه عمر غولی را دزدیده باشی .



* اگر گربه را در قفس می‌کردند و قناری را آزاد می‌گذاشتند بهتر نبود؟

□

* گربه‌ای که از دیدن ماه بیاد ماهی می‌افتد حتماً خیلی پیر شده است .

□

* گربه به قناری می‌اندیشد .
قناری هم به گربه می‌اندیشد .
اما هیچکدام به توافق نمی‌رسند .

□

* اندیشه پنهانی گربه صدای قناری را گواراتر می‌کند .

□

* ولش کنید ! آدم مستبدي است از شوخی بدش می‌آید .

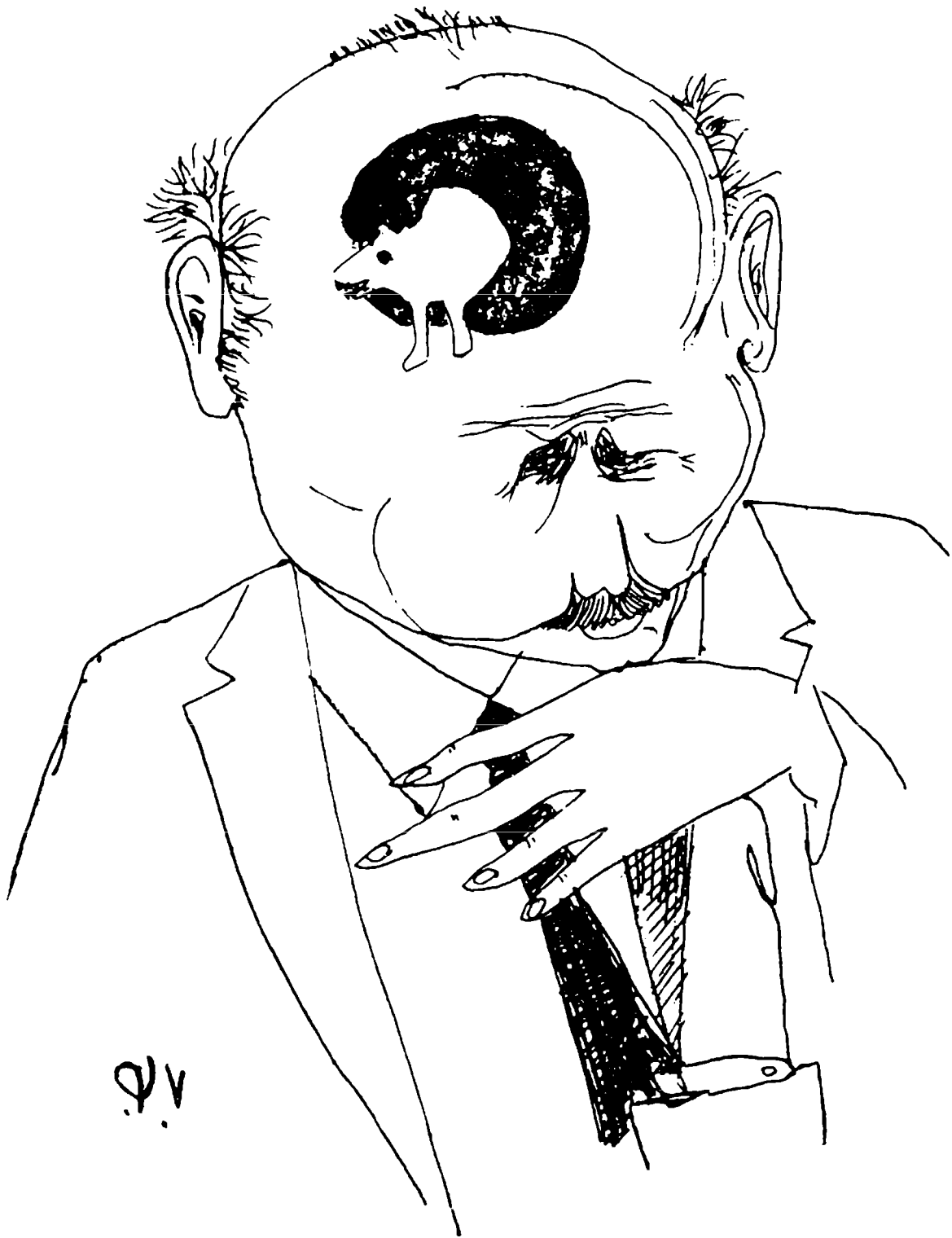
□

* اگر امر دایر شود که کارمندان ادارات روزی دو ساعت سربرهنه در آفتاب بایستند فکر نمی‌کنم یکی از آنها برای نمونه پیرسد . چرا ؟

□

* گربه موجودی ژرف نگر است و شاعرپیشه . او با دیدن قناری ،
یکسر به طعم گوشتش می‌اندیشد ، چیزهای ظاهری مثل پرهای رنگین یا آواز
خوش او را نمی‌فریبد .

□



کسی که رؤیا می‌فروشد .

* مردی هرروز گلدانی از خانه بیزار میبرد و می‌فروشد. سراسر
تابستان و پاییز را .
روز اول زمستان مرد از خانه بیزار می‌رود .
می‌رود تا خاطره‌گلهای تابستان و پاییز را بفروشد .

* دوران صلح فاصله‌ای کوتاه بین دو جنگ است .



* نیمی از عمر خود را درباره آنچه نباید کرد تلف کردیم .



* علم بهتر است یا ثروت .

وقتی بچه بودیم می نوشتیم علم .



* پدر من مثل باستانشناس هاست او فقط به مرده‌ها اهمیت میدهد .



* از هواپیما آدمها و خانه‌ها را آنقدر كوچك و حقیر میدیدم که

فراموش کردم ، آنها ممکن است اصلاً هواپیما را نبینند .



* این رماتیتیک‌های سوزناك ، می نویسند ، خودشان را راحت می کنند و

دیگران را ناراحت .



* جغدی را دیدم روی کله باز نشسته‌ای نشسته بود ، ناقلعجب ویرانه‌ای

پیدا کرده است .



* ایضاً می توان نوشت «باز»ی را دیدم که روی سرباز نشسته‌ای نشسته

و یا سرسربازی والخ که چون ادبیات سجع آمیز خودمان ، کار بیهوده‌ای

خواهد بود .



* کسی که مغز خر خورده باشد ، چارنعل هم میدود .



* بعضی از دوستان مثل گل مصنوعی هستند ، نازنین اما عوضی .



* به ابرها نمیشود مطمئن بود و به لبخند کارفرما .



* زندگی من درست مثل روزنامه عصر ، پر از آگهی ها و حوادث
گوناگون و اخبار دروغین است .

روزنامه ای که هر سطر آن حسب الفرمایش کسی نوشته شده است .



* توی قصه ها مرگ را برهم زننده لذات شمرده اند . به تجربه برکاتب
معلوم گردید که در این حکم دو اشتباه وجود دارد . اول آنکه زندگی خود
برهم زننده لذات است نه مرگ .

دوم آنکه اصلا کدام لذات ؟



* اخلاق مدونی در دست نداریم . پس شگفت نیست اگر عقربه اخلاقیات
روی صفحه منافع و مصالح می چرخد .



* روزگاریست که آنتن تلویزیون بجای همه فکر می کند .



* مدعی بود که ذاتاً دروغگو نیست و به مصلحت دروغ می‌گوید و همیشه مصلحتی در کار بود .



* بینوایان غالباً پول و وقت و سواد آنها ندارند تا کتابهایی را که درباره آنها نوشته شده بخوانند .
اینهم يك بدشأنسی دیگر .



* من آنچه را که دارم از خویشان دارم و آنچه را که ندارم به معلمان خویش می‌دانم .



* او را چنان تربیت کرده‌اند که هیچ تربیتی او را سود نداشته باشد .



* بالای در آن سینما نوشته شده بود: ورود اشخاص متفرقه ممنوع .



* می‌پنداشت دست چپی است ، اما معلوم بود که دست راست و چپ خود را بدرستی نمی‌شناسد .



* خوب حالا که او جنونش بدین حد رسیده که می‌پندارد آدم عاقلی است ، چرا از این خیال بیرون بیاوریمش ؟



* معنای آزادی را تنها شهیدان دریافته‌اند .



* اتوبوس پر است از قیافه‌های ناشناس ، فکرهای ناشناس و غصه-
های آشنا .



* آنوقت‌ها فقط برای جنگ صف می‌کشیدند .



* و حالا مؤلف مدعی است که بی‌ادعاست، چه ادعای بزرگی .



* زن چاقی می‌گذرد .

و صد قصاب پنهانی او را تعقیب می‌کنند .



* مؤلف همیشه سری به سینه خیم کرده دارد و تو می‌پنداری که در
حال تفکر است ، نه آقا ! شما چانه بسیار بزرگ او را بحساب نیاورده‌اید .



* من روزنامه نویسم ، از اینروست هیچوقت روزنامه نمی‌خوانم



* دوستان من ، آدمهای خوبی بودند

وقتی که دیدند مثل آنها نیستم

رفتند . بسراغ دیگران .

و حالا مثل دیگران هستند .



* بالاخره آنروز فرا میرسد :
فردا برای کارمندی که بازنشسته شده امروز برای بازرگان ورشکسته



بتفصیر .

* گربه بدور حوض می گردد و بماهی ها فکر می کند .
کلاغ می اندیشد او پاسدار صابون است .



* بین لباسهای شسته ، پیراهن زنانه هنوز لوندی خود را حفظ کرده



است .

* کسانی که از دود چراغ خوردن بسیار دم میزنند. عاقبتی مثل دودکش



آشپزخانه را آرزو می کنند .

* می توانستیم بزندگی امیدوار باشیم ، اگر پزشکها ، ژنرالها و



دانشمندان اتمی

* بعداً دریافتم که برای رسیدن به هدف چندچیز دیگر هم لازم بود جز



عقل سلیم .

* قاضی که بر پوست کنده پدرش نشسته بود و حکم میراند ، معنی

عدالت را خوب فهمیده بود .



* آیا عدالتی خارج از جنین وجود دارد ؟



* مردان متفکر غالباً سری بزرگ دارند که معمولاً به تنه شان زیادی

می کند .



مشکلات آقای الف .

* آقای «الف» برای چای :
در بوفه سوت میزند .
در خانه خواهش میکند .
در اداره دستور میدهد .
در قهوه‌خانه با سرانگشت اشاره میکند .
او تاکنون نتوانسته در این مهمترین مسأله زندگیش خط مشی واحدی اتخاذ کند .

آفتابگیر

* آقای «ث» روزی در اداره همانطور که در صندلی اش لمیده بود و سیگار می‌کشید ناپدید شد .
میز آقای «ث» آفتابگیر بود و شك نیست که تابش مداوم آفتاب در تبخیر آقای «ث» بی تأثیر نبوده است .

* حاجی فیروزی که آهنگهای دل‌انگیزی اجرا میکرد ، اعلام کرد که هنگام آن رسیده تا هنرمندان اصیل ، سطح کار خود را بخاطر مردم پائین بیاورند .



* عتیقه‌فروش میچ دست خود را با ساعت شنی آراسته بود .



* وقتی که قلبش از کار ماند ، هیچکس در خوش قلبی او شك نکرد .



* پزشك ارتشی اگر مریضش را بکشد ادعا خواهد کرد که در این مورد بوظیفه دوش عمل کرده است .



* در رسیدن به هدف کمی عجله داشت ، وقتی به هدف رسید دیگر چیزی برای اشتغال ذهنی نداشت ؛ شد مثل همه آنهایی که هیچگاه هدفی نداشته‌اند .



* وقتی می‌بینم انجمن‌های خیریه را بیشتر زنان پیر اداره می‌کنند ، باین فکر می‌افتم که آیا اینهم از ابتلائات پیری نیست ؟



* وقتی که از بلندیها می‌گذری مزبور مشو ! این تو نیستی ، این ارتفاع است .

□

* مردی که عاشق چیزهای آسان بود بسختی بدنيا آمده بود بسختی زندگی کرد و بسختی مرد .
هیچ معلوم نشد که این عشق بچه کار می‌آمد .

□

* دوستی قدیمی را دیدم ، قیافه‌اش و نامش را فراموش کرده بودم .
اما آن بلاهت نمایانش را ... هرگز !

□

* وقتی که غذایش را خورد عقایدش در باره دنیا و مافیها عوض میشود .

□

* آیا باز هم باید بدیگران حق داد . دیگرانی که یکدفعه هم بتو حق نمی‌دهند .

□

* مگر نه اینکه هر تجربه تجربه قبلی را نفی میکند ، پس زنده باد مرگ .

□

* در کودکی شمشیر و قلم برای ما دو کلمه همجوار بود ، اکنون شمشیر تنها موقعی به قلم نزدیک میشود که بخواهد آنرا درهم بشکند .

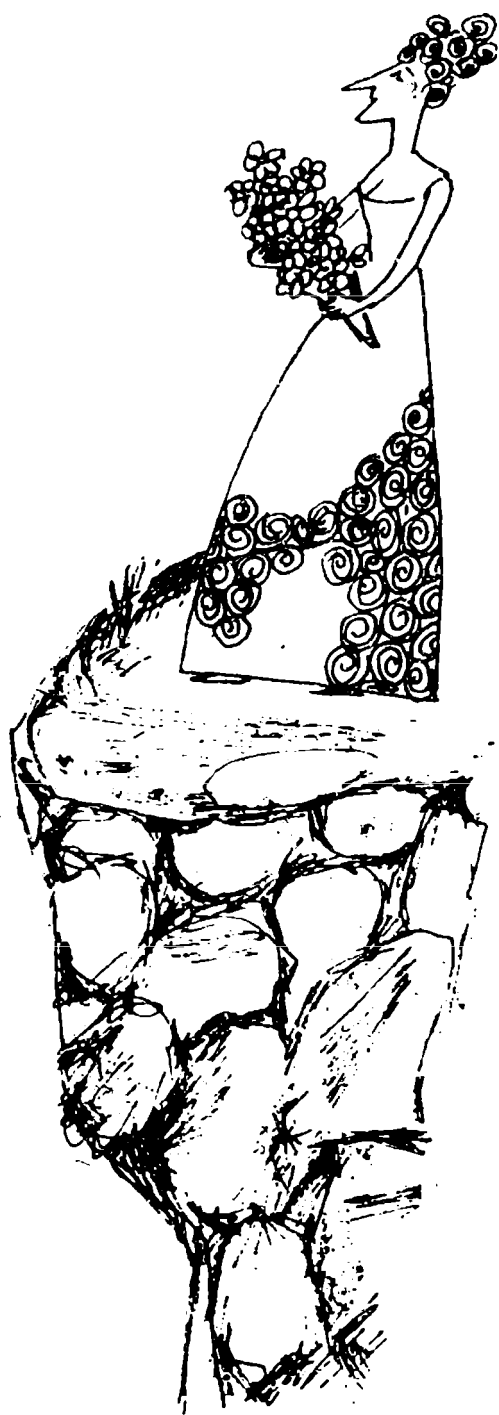
□

اداره‌ای که صبح ندارد

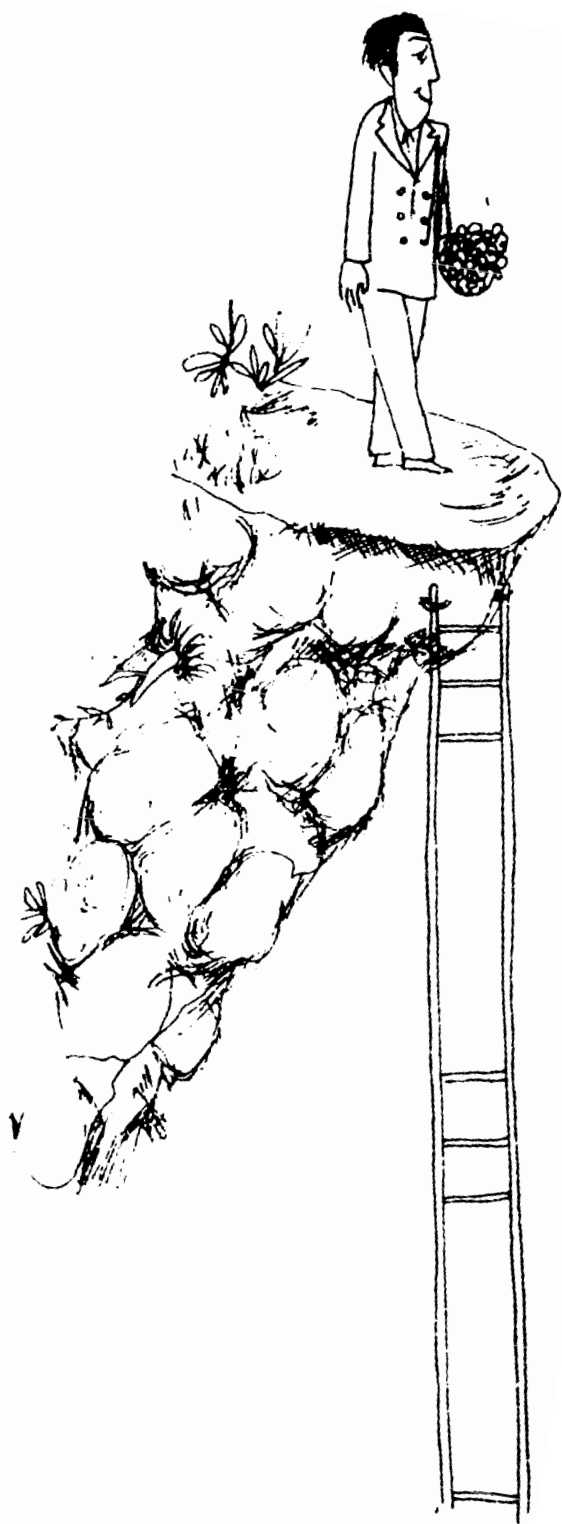
* آقای «ت» وقتی به اداره‌اش رسید . جلوی در اداره يك جوخهٔ اعدام دید که لوله‌های تفنگ خود را بسوی او نشانه گرفته‌اند . او برگشت و از سمت راست پیاده‌رو که از بهار و آفتاب وزن لبریز بود شروع کرد به قدم زدن . تمام پیش از ظهر را شنگول بود . آقای «ت» معمولاً روزهای آفتابی دشمنانش را قاتل می‌گذارد .

بازنده

* آقای «پ» بیاختن خیلی اهمیت می‌دهد .
در کودکی پرنده باز بود .
در جوانی سرباز بود .
دوره زبان بازی و زن‌بازی‌اش رسید .
بعداً قمارباز شد .
حالا که چیزی ندارد فقط در برابر دیگران خود را می‌بازد .



17.



* گربه کمین کرده بود . موش از کمینگاه گذشت . يك لحظه تاریخی
برای موش و گربه . بیچاره موش ، بیچاره گربه ، بیچاره لحظه تاریخی .



* موفق و محبوب بود ، همیشه لبخندی مؤدبانه بر لب داشت ،
دخل و خرجی متعادل و ذهنی شاد داشت ، شب دیر بخانه نمی رفت ، زنش را
دوست میداشت بالاخره نخواهم توانست داستان کوتاه شوهر ایدآل را
تمام بکنم .



* همیشه کاغذ سفید مرا بو حشت می اندازد اما همیشه کاغذهائی که سیاه
کرده ام مرا بیشتر می ترساند .



* برای توفیق در سنت شکنی ، از شکستن چینی آلات خانگی باید
شروع کرده باشد .



* « کامیاری از آن فقیران است » .
لابد از این جمله تعجب کرده اید یکدفعه هم ما هوس کردیم اخلاقیات
بیافیم .



* برای يك توريست همه چيز سرگرم کننده و جالب است . ظاهرآ در ابتدای سفر . عقلش را نزد مام ميهن بامانت نهاده است .



* بليت فروش خوشبختی روز معینی را فریاد میکند ، شاعران ساده دل خوشبختی روزهای نامعین را .



* گل سپیدی پس از عبور ستون سر نیزه ها سرخ شد .



* برای رسیدن به قله کوه ، نزدیکترین و ساده ترین راه را انتخاب کردیم : نرفتن را .



* دروغ گفتن آسان نیست ، بچه ها را ببینید چگونه مشتشان زود باز میشود . بزرگترها را که می ببینید ، عمریست تمرین کرده اند .



* جهانگردان آتقدر ساده لوحند که گوئی از زبان مادری ، جز به ! به ! کلمه ای دیگر بیاد ندارند .



* پزشك معالج من آدم نيكوکاريست ، او با يك نسخه کوتاه ، دست مرا از اين دنيا کوتاه کرد .



* وقتی طبیعی بیمار میشود ، بنظر میرسد که نقض غرض شده است .

□

* مریض بطور معجزه آسائی از مرگ نجات یافت .

او بر اثر يك اشتباه ساده ، اشاره ای به حسابهای بانکی خود کرده بود .

□

* گربه

به موش فکر می کند .

به قناری فکر می کند .

به سگ هم فکر می کند

پس گربه يك متفکر است .

□

* شیر که پیر شد رو باه را برادر خطاب می کند .

□

* قبل از شمردن بدیهای دیگران ، خوبست خوبیهای خود را بشمریم

□

* مردانی که در برابر تجاوز زن مقاومت کرده اند ، آنقدر کمند که جزء

شخصیت های تاریخی درآمده اند ، از آن کنعانی جوان بگیر تا ... تا

می بخشید . نفر دومی بیادم نمی آید .

□

* وقتی زن زیبایی خود را متفکر نشان می‌دهد دچار همان اشتباهی میشود که يك زن متفکر بفرک زیا کردن خویش می‌افتد .



* پزشکان سلامت روح بیشتر اهمیت می‌دهند تا سلامت جسم برای همین است که سعی دارند هرچه زودتر «روح» را بعالم بالا پر بدهند .



* تا وقتی که تختخواب، دو نفره از مد نیافتاده می‌باید از ازدواج کردن پرهیز کرد .



* حرفهای تو آنقدر دو پهلوست که آدمهای نوامید را کمی امیدوار و آدمهای امیدوار را مختصری مأیوس میکند .



* وقتی حرفی برای گفتن نداری بیاد آر که مردم گناهی نکرده‌اند «هیچ» آراسته‌ای بشوند .



* برای فهمیدن احساسات يك دزد باید يك دزد بود .



* گاهی حشر و نشر با دیوانه‌ها بما ثابت میکند که چندانهم عاقل نیستیم .



از سلام تا خداحافظی

- * آقای «ج» به اداره می آید .
- پشت میزش می نشیند ،
- چرت می زند .
- سیگار میکشد .
- چرت میزند .
- چای میخورد .
- چرت میزند .
- روزنامه را نگاه می کند .
- چرت میزند .
- ساعت را می پرسد .
- هشیار میشود .
- خداحافظی می کند و میرود .
- مژده : آقای «ج» باز هم به اداره خواهد آمد .

* گل آفتاب گردان متعلق‌ترین گلهاست . همیشه بجانب قدرت متمایل است .

□

* کمتر موشی می‌تواند تصویر گربه را بدرستی نقاشی کند .

□

* نومیدی او را تا آخرین دم عمر بدرقه کرد . تنها فایده‌ای که نومیدی داشت رفیق نیمه راه نبود .

□

* آنکس که از شکست می‌ترسد از پیروزی هم وحشت خواهد کرد .

□

* برای يك آدم ساده لوح پیروزی و شکست دو مفهوم متضاد دارند .

□

* کبوترها همیشه صلح را تبلیغ کرده‌اند ، اما یادشان رفته که تبلیغات خود را بزبان گربه‌ها هم ترجمه کنند .

□

* در بیوگرافی او کافی بود بنویسند : مردی که همیشه يك گیلان بیشتر میزد و يك کلمه کمتر میگفت .

□

* وقتیکه عقل از مرخصی سالانه خود استفاده میکرد عشق را استخدام کردیم که بکارهای معوقه سر و صورتی بدهد .

□

* آنقدر مغرور بود که هیچگاه از غرور خود سوء استفاده نکرد .

□

* خوشبختی را بدست آورد .

خوشبختی را از دست داد .

گاهی میتوان زندگی یکنفر را در این دو جمله با سه‌ای خلاصه کرد .

□

* زن خوبی بود . تنها عیبش این بود که خود را خوب میشناخت .

□

* مرد عاقبت‌اندیشی بود ، قبل از آنکه بازدواج با آن زن تن در دهد

چهار بار بطور آزمایشی در بیمارستان روانی بستری شد .

□

* کودکی او پر از شگفتی بود و تمام عمر به شگفتی‌های کودکیش

می‌اندیشید . عجباً که حتی یکنفر از اطرافیان او هم متوجه این شگفتیها نشده

بود .

آیا اصلاً شگفتی‌ای در کار بود ؟

□

* زندانی در زندان با آزادی می‌اندیشد آزادی برای او برگی است

روی سطح دریا و دریا از دسترس او خیلی دور .

□

تأثیر مادی‌نگان مقبول

* ۱۴ سالست که آقای «چ» گمشده است و خبری از او نیست . حتی در ستون گمشدگان و حوادث . ناظرین خانوادگی جمع میشوند ، علت غیبت چنین توجیه میشود :

- ۱- علاقه وافر به معنویات .
 - ۲- رد عجولانه مادیات .
 - ۳- عدم توفیق در تلفیق مادیات و معنویات (!)
 - ۴- تشدید حالت متافیزیکی او .
- روزی نامه‌ای از آقای «چ» میرسد که «عامل مؤثی» را هم براین علل افزوده است .





* اولین نویسنده جهان واقعاً اثری خلق کرد و بقیه بنحوی از او تقلید کردند .

□

* سرباز به زن می اندیشد . زن تمام اندیشه او را اشغال می کند، چشمان سرباز را بنگرید ، يك جفت پای خوش تراش از آن بیرون مانده است .

□

* او نومیدانه امیدوار است که از امید دست بشوید .

□

* مردم منافع خودشانرا بهتر از شما تشخیص می دهند . خواهش میکنم اینقدر برای آنها یقه درانی نکنید .

□

* مردم نام مرد بزرگ را فراموش کرده بودند حالا دیگر مجسمه مرد بزرگ و اسب گمنامش - بتساوی در نظر مردم عجیب می نماید .

□

* خواب دیگران بیداری مرا وحشتناکتر جلوه میدهد .

□

* در يك ارکستر وقتی که «نوازنده سلو» می نوازد تمام اعضای ارکستر می پندارند از او بهتر می زنند .

□

داستانی درباره ناکامی

* میز چوبی کافه ، کتانی را به چوب بودن دعوت میکند کتانی دعوت او را نمی‌پذیرد .

میز چوبی هرروز کمانه میکند ، کتانی را کج و ناجور جلوه میدهد .
قهوه‌چی از کتانی‌ها ناراضی است و میز را میفروشد .

رد دادخواست

* یکدفعه زد ب سرم که برخیزم و فریاد بزنم، اینهمه بیدادرا نمی‌توانستم تحمل کنم .

همینکه برخاستم ، يك آدم ریشوی خوش مشرب توی کله‌ام حاضر شد .
گفت از شما قبیح است: شما که آدم عاقل و سربراهی بودید .

میخواستم بیاندازمش بیرون ، اشاره ببالای سرش کرد .

بالای سرش دوتا مرغ سرخ نشسته بودند و مرتب می‌گفتند : حق ، حق ،

حق ، حق .

نشستم و قانع شدم .

* رهبر ارکستر نوازنده‌ای ایست که با صدساز می‌نوازد .



* برای مشهور شدن راه‌های آسانتر را انتخاب مکن . قبل از تو دیگران از این راه رفته‌اند .



* آنکه حرف تلخ را تحمل میکند ذهنی شیرین دارد .



* بجوانها اعتماد مکن . به پیرها اعتماد مکن ؛ بکودکان اعتماد مکن .
بخودت اعتماد کن .



* او نظام زندگی خود را برپایه یک بی‌نظمی عجیب تنظیم کرده بود .



* سگ عجیبی بود با حس مالکیت شدید ؛ گه‌گاه صاحبخانه را هم به
حیاط راه نمی‌داد .

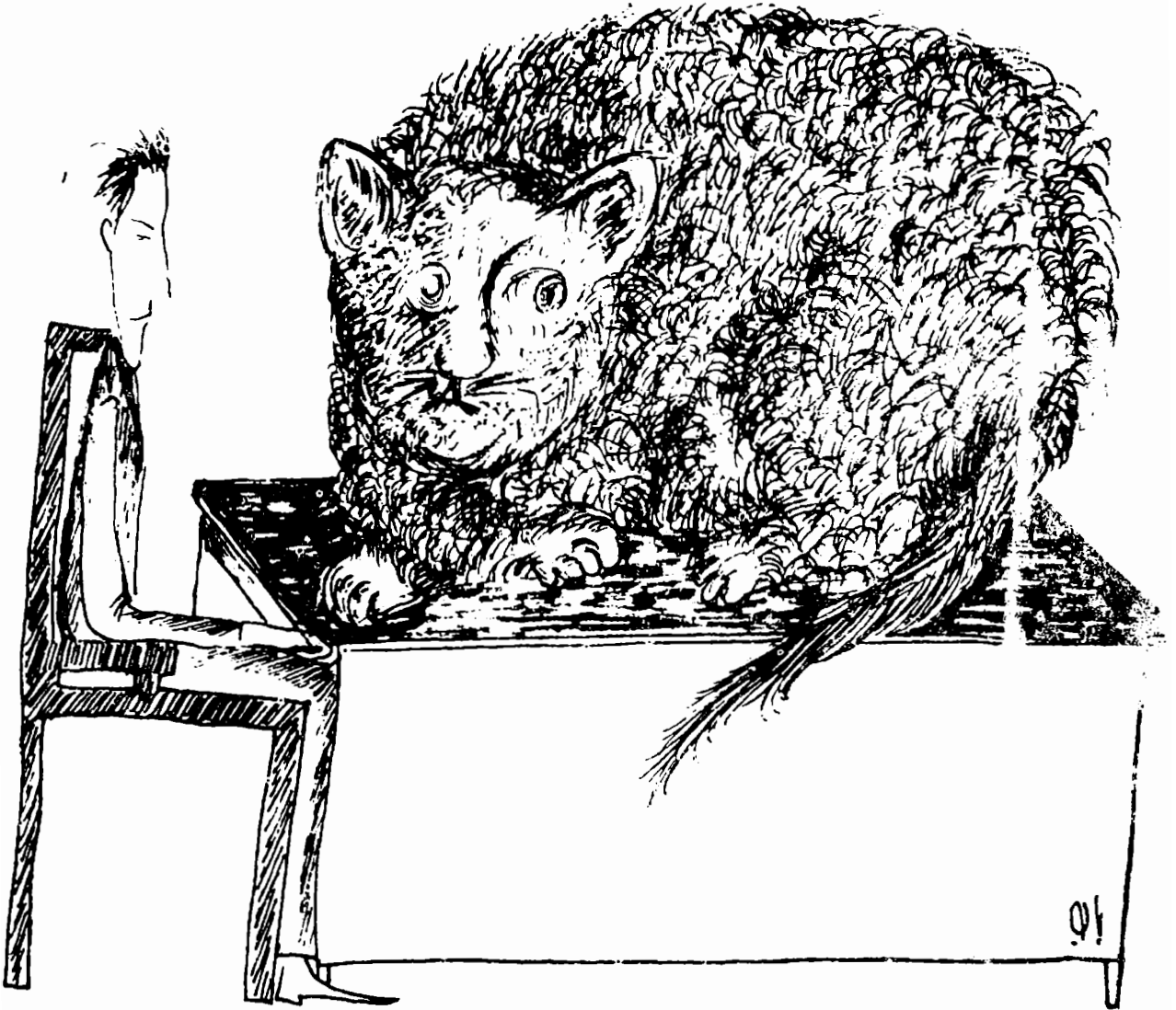


* ساعت از خوابیدن ما سوء استفاده کرده و خوابیده بود .



* آنقدر غصه‌دار بود که اگر غصه را از او می‌گرفتیم جز طرحی ناپیدا
از او باقی نمی‌ماند .





01



* اولین باریکه ضعفهای خویش را دریافت وقتی بود که باوج قدرت رسیده بود و دیگر دیر شده بود که ضعفهای خود را باکسی در میان نهد .



* کسی که از افکار پدر خویش ، خوشش می آید لااقل پنجاه سالی از زمانه عقب تر است .
اما کسیکه از عقاید پسر خویش طرفداری میکند ، باور کنید ! تظاهر میکند .



* آوازه خوان نمیداند بلبلی که در حنجره اش کار گذاشته بودند پریده است .



* مست شده بود و میگفت :
۴۷ سال دارم و از زندگی چیزی نفهمیده ام ، گارسون باو گفت این که چیزی نیست .
يك هفتاد ساله هم می تواند صادقانه چنین اعترافی بکند .



سفرنامه خصوصی

* توی هتل رسیدیم ، هتل درجه يك بود .
ناهار که خوردیم درجه دو شد .
شب را که گذرانیدیم درجه سه بود .
فردا که شد ، دیدیم نمیشود در يك هتل درجه چهار زندگی کرد .
با اعتراض بیرون رفتیم ، با سنگ تابلوی هتل را نشانه کردم .
هتل فی المجلس خلع درجه شد .

سیاستمدار شرقی

* ظهر تابستان سیاستمدار شرقی روی صندلی لمیده و بزنجور خود می گوید :
پرده ها را بالا بزن زن مردد میماند که باید وضع محله را گزارش دهد یا
کرکره ها را پائین بکشد بالاخره هردو کار را می کند .
سیاستمدار از کند ذهنی زن عصبانی میشود از جا می پرد مگس کش را
برمیدارد ، می افتد بجان گلها .
(مطلب کمی گیج کننده است مثل سیاست سیاستمدار شرقی)

داستان بی نتیجه

* در يك روز آفتابی ، توی يك خیابان مشجر ، زیبایی با چشمهای فریبنده اش ، عقل لانگراندام و سیاه چرده را دزدید . - عقل که در زندان زیبایی پنهان شده بود بتدریج زیبایی را فاسد کرد .
نتیجه اخلاقی : نباید چیزی را دزدید اگرچه عقل باشد .
نتیجه اخلاقی شماره ۲ : زیبایی کمتر از عقل نیست .



واین مردم بی باور

* مرد عاقبت اندیشی بود .

در جوانی به ساختن يك مقبره خصوصی همت گماشت به ورثه ناخلف نمی توانست امیدی داشته باشد . وقتی مقبره خانوادگی را ساخت ، خیالش راحت شد . اما مردم این مقبره را جدی نمی گرفتند .
بالاخره ناگزیر شد برای رسمیت بخشیدن به مقبره خصوصی ، شخصاً خودکشی کند .

* بظاهر آراسته بود اما فلاکت نژادی از او می‌بارید .



* می‌گویند بلبل عاشق گل است . بهتر است این دون ژوان باستانی نوع گل را مشخص کند و از این شاخه به آن شاخه نپرد .



* او حماقت اجدادیش را با تعجب همیشگی و آن ساعت مطلای زنجیردار همه‌جا با خود میبرد و قتیکه این نکته را بدو گفته بودند بر آن شده بود که مدرک جرم را از بین ببرد ، ساعت را فروخته بود .



* و قتیکه باد می‌آمد ، بادبادك هوا نمیکردم ، آرزو داشتم هر وقت بادبادك هوا میکنم باد بیاید .



* روزی بارانی بود هیچکس بیرون نیامد الامستان .



اشاره:

— آقای مظفر! تو با لاکپشت نسبتی داری؟
مظفر جواب میدهد: نه! من يك خرگوشم.
این مکالمه ساعت ۹ صبح يك روز عادی، در
اداره‌ای مهجور جریان می‌یابد.
آنانکه این گفتگوی بیحاصل و اتفاقی را پایان
داده‌اند، دوباره به پرونده‌های روی میز خود خیره
میشوند.

کسی خندیده.
کسی به فکر فرو رفته.
کسی اصلاً این مکالمه را نشنیده است.
مظفر ماشین‌نویس اداره است و دست و ذهنش
تا آنجا که لازم باشد کند است.

رئیس اداره که حوصله‌اش از چرت‌های نیمروزی
ماشین‌نویس و از کندکاریش، سررفته، از شبامت او
با لاکپشت سخن می‌گوید (و فکر میکند این تشبیه
منطقی است) اما مظفر بلافاصله نسبتی با خرگوش
می‌یابد (و او نیز بنوبه خود فکر میکند که این تشابه
منطقی و در عین حال ضروری است). او با بیاد
آوردن مسابقه لاکپشت و خرگوش زندگی مستعار
خود را در يك عبارت تمثیل میکند و شباهت با يك
خرگوش را می‌پذیرد اما چرا شباهت با يك لاکپشت
برای او توهین آور بوده است. آیا بخاطر حقیر بودن
این جانور، خود را منسوب بدو نکرده است؟

آیا خواسته شائبه‌ی کند ذهنی خود را نفی کند؟
علت هرچه باشد او خرگوش بودن را می‌پذیرد تا
جانوری باشد با چشمان سرخ و حرکات محتاطانه،
با هویج جویدنی‌های بیموقع با گوش‌های دراز و خواب‌های
کوتاهش.

اگر بدایستان برگردیم لاکپشت کوچک و کند
پیروزمندانه به آخر مسابقه میرسد اما خرگوش چالاک
در نیمه راه غرور اندکی می‌خسبد، وقتی بیدار میشود
که باید برای لاکپشت پیزری خواستار پیروزی بیشتر
باشد.

آنکس که بهنگام این مکالمه کوتاه از پنجره به آسمان ابری نگاه میکرد می‌اندیشید لاک‌پشت بودن همانقدر توهین‌آمیز است که خرگوش بودن و میدانند که مظفر نباید تن به خرگوش بودن میداد .

آیا چیزی در این میانه عجیب و یا تاثرانگیز بود ؟

در این گفتگو من به کشف يك موقعیت دست یافتیم . جا بجائی عوامل در يك رابطه ، آنرا بجیزی تاثرانگیز ، مضحك و عجیب بدل میکند . آیا ما در موقعیتی قرار گرفته‌ایم که کهنه بودن شرایط و اصول ، نابجائی شگفت‌آور و مضحك آنرا از چشم ما پوشانده است ؟ بیائیم به «عادت» بیاندیشیم که باحربه‌ی «تکرار» هرچه احمقانه و غیر منطقی را پس از مدتی تحمل‌پذیر و طبیعی جلوه میدهد .

اساس را چنین فرض کنیم و هر تحولی بر مبنای این اساس نابجائی دیگری خواهد بود . شما بدین نحوی تصور تخریب جهان نام میدهید . من آنرا يك نظام عجیب ، تاثرانگیز و مضحك می‌شناسم و درباره آن می‌نویسم . کاربرد طنز درست همین جاست : پی‌جوئی برای شناختن واقعیت . نه به شیوه‌ی علمی بلکه با هشیاری تلخی که هیچ موقعیتی را «بجا» نمی‌شناسد گرچه آنرا رندانه بجا می‌آورد .

از درهم بودن این جهان ، طنز نویس بچالاکتی سود می‌جوید و آنچه را که منطقی است با آنچه که غیر منطقی است چنان درهم می‌آمیزد که مضحکه ارتباطات را اغراقی بیشتر ببخشد . (اما مگر نگفته بودیم غیر منطقی وجود ندارد .)

طنز نویس برای این نمی نویسد که بخنداند او
مینویسد برای اینکه خنده اش گرفته است. موقعیت ها ،
چندان مضحك و عجیبند که نمیتوان مدتی مدید جدی
ماند (در احوال گذشته خود بنگرید و در احوال
دیگران .)

طنز عبور از «قلمروی ناممکن» بسوی «امکان»
است . بازی چالاکانه است در شریانه های زبان تا به قلب
معنی برسیم ، آنجا که هر معنائی قلب میشود . قلمرو
ناممکن کجاست ؟ زندگی .
اینکه حیات خود ناممکنی است که برای همه
امکان بسر بردن در آن هست ، مسئله ایست که کمتر
بدان التفات میشود .
وظیفه ی طنز پرده بر انداختن از این شعبده بازی
مکرر است .

هشیاری ، تخت يك مرتاض است با میخ های
فراوان ، برای کسی که مرتاض نیست . پس آرامش
جاری از تو کنده میشود مثل پوست .

در فاصله ، ما یکدیگر را نمی نگریم .
فاصله ی من و تو ، ما و شما ، فاصله ی هر که
از دیگری . نگرستن به شما ، نه در فاصله ی آمیختگی ،
از بالای يك عمارت هشتاد طبقه ، از منظر چشم يك
گربه ، از تخت مرتاض وقتی که مرتاض نیستی ،
طبعاً غرابتی دارد .
تعجب آور است اینکه ما صحبت میکنیم و حواسمان
جای دیگر است .
اینکه ما روبروی هم هستیم ، دوست هم هستیم و
داوریهایمان در باره ی هم اینگونه خصمانه و پلید است ،
شگفت آور است :

رفتار احمقانه‌ی اغنيا
رفتار احمقانه‌ی فقرا
رفتار احمقانه‌ی احمقان

نه بعنوان يك اخلاق نويس ، بعنوان آدمی كه
تعجب می‌كند، متعجب باشیم.

انسانی كه ناشیانه اجتماعی است ، همیشه اندکی
غير منتظره است، وقتی به علل و موجبات بنگریم رفتار
این جانور بی‌قانون ، توجیه شدنی است ، اما آیا فرصت
و ضرورتی هست ؟

طنز زویننی است كه از نزدیکترین فاصله از
درون ما بسوی ما پرتاب میشود،

مطمئن و مغرور هنگامی كه از گاه انباشته‌ایم
چیزی درون ما فرو میریزد ، شاید با كبریت كودکی
مشعل شویم. نیزه‌ی کوتاه واقعیت از كدام سو پرتاب
میشود ؟

اما گاهی ضربه‌ای در كار نیست، دستی آنرا
محكم گرفته است ، دستی كه حماقت و تعصب نام دارد.

دگرگونی ، هدف طنز است گاهی يك انقلابی هم
چنین هدفی دارد اما تنها موقعی این دگرگونی را
خواهانست كه علیه حكومتی می‌جنگد .

كدام انقلابی به حكومت رسیده خواهان دگرگونی
وضعی است كه خود آنرا كمال مطلوب می‌شمارد ؟
نویسنده‌ای كه همواره میگوید نه ، بدین نیست او
نمیخواهد چیزی را بسود مصالح عمومی (؟) تثبیت
كند. طنز هدف اخلاقی ندارد برای بهتر تبلیغ نمی-
كند تا بدتر را سرزنش كرده باشد.

طنز نمیتواند موعظه‌گر باشد ، پس ارزش‌یاب
نیست . او به ارزش‌ها حمله می‌كند، چرا ؟ به واقعیت
موجود ایمان ندارد، پس بفرمائید او يك مزاحم
است ، چنین باد .

طنز نويس بهر حال در جبهه‌ایست ،

هزالان و هجو نویسان و فکاهه سرایان در کجای این جبهه هستند؟ اینان راهزنانی هستند که همیشه بدنبال پیروزی یک لشکر، دندان طلای مرده‌ها را می‌کنند و جیب‌هایشان را می‌گردند.

آیا دلک‌ها را بیاد می‌آورید؟ نان بمزدها را که برای دلخوشی امیران خوش خنده از همان اوضاع واحوال با شیرین‌زبانی انتقاد میکردند؟ می‌پندارید سلسله‌النسب آن دلک‌کان فقط در تاریخ قصه‌های قدیم مضبوط است؟ آنان، اینک به مطبوعات فکاهی و نیمه فکاهی * کوچ کرده‌اند.

هیچ اثر طنزآمیز یا فکاهی نتوانسته است آن لذت وافری را که از خواندن یک سرمقاله جلیبی برده‌ام نصیب من کند.

آن فریبکاران هوشمند، بی‌آنکه خود خواسته باشند، بهترین مایه‌ی تفریح خلق روزگار خود هستند، سایه‌شان مستدام باد.

هجو نویسان و هزالان که سورت‌های خشم و طعنه‌شان را سگان معانی بیان و طبع‌روان میکشند تاکی میتوانند در این برودت بی‌نظیر دوام بیاورند، این جهانگردان که نادانسته، سورت‌های وسگی یافته و کیسه‌ای برای پوست شکار دوخته‌اند.

چرا همیشه اینان بیش از هر کسی هیاهو میکنند تا شکار را بترسانند؟ تا کیسه را زودتر از قهقهه‌های ساده‌لوحانه بیانبازند.

اینان شکارچیان مجازند، پس شگفت نیست که همواره میتوانند بی‌شائبه‌ی قاچاق و تعقیب، طعمه‌های خود را - که ساده‌لوحان خوابزده‌اند - بدست آورند.

عابر می‌پندارد که حادثه‌ای در شرف وقوع است، او صدای ترفه‌ها را شلیک تیر می‌شنود، پرتوقع است.

* توضیح اینکه مقصود از جراید نیمه فکاهی جراید جدی است.

از همین نویسنده:

منتشر شد

یادداشتهای آدم پرمدها

فصلی برای تو

زوینی بر قلب پائیز

آقای دودنقه

یادداشتهای جد بزرگوار

پسرک چشم آبی

من و ایوب و عروب

شاهت های ناگزیر

ای قوم به حج رفته

نقد و ادب

۲۰

